

فصلنامه علامه

نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز

سال هجدهم - شماره پیاپی ۵۷

تابستان ۱۳۹۸

تأثیر مفردات و ترکیبات قرآنی بر غنای زبانی شعر فارسی (تا پایان قرن هفتم هجری)*

رحمان مشتاق مهر**

لیلا قربان زاده***

چکیده

نظم پارسی که از آغاز حیات خود تحت تأثیر لفظی و معنوی قرآن کریم بوده در قرن ششم با ظهور سنایی و ورود عرفان، به شعر فارسی، به کمال رسیده است. این نفوذ و تأثیر، صورت‌های مختلفی داشته است که تأثیرگذاری واژگانی، گزاره‌ای، گزارشی، الهامی، تلمیحی، تأویلی، تصویری، تطبیقی، ساختاری و سبکی، شیوه‌ای و چند سویه از آن جمله‌اند. اثرپذیری واژگانی که در این تحقیق به آن پرداخته می‌شود، خود به سه نوع وام‌گیری، ترجمه و برآیندسازی بخش پذیر است. واژه را در این تحقیق در مفهومی گسترده به کار می‌بریم تا

تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۱۴

* تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۷

r.moshtaghmehr@gmail.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی

lghorbanzade@gmail.com

*** دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز

مفردات، ترکیب‌ها، معادل‌ها و عبارات کنایی را نیز فرا گیرد. منظور از مفردات «تک واژه‌ها» و منظور از ترکیبات گروه‌های اسمی چهارگانه یعنی صفت و موصوف، مضاف و مضاف الیه، مترادف‌ها و متضادها و مراد از معادل‌ها، نوع ترجمه اثرپذیری واژگانی یا برگردان فارسی مفردات یا ترکیبات قرآنی به کار رفته در دوره مورد بررسی است.

اطلاق معادل‌های قرآنی، مشروط به این است که به قرینه‌ای بتوان آن را به عنوان معادل قرآنی قبول کرد. این قرینه ممکن است در خود بیت یا در ابیات پیشین و پسین یا عنوان شعر به کار رفته باشد.

نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که تأثیرپذیری از قرآن در اشعار شاعران رفته رفته گسترش پیدا کرده و در اشعار شاعران بعد از قرن ششم به اوج رسیده است و این امر غنای زبانی و مذهبی نظم فارسی را دو چندان کرده است.

واژگان کلیدی: قرآن، مفردات، ترکیبات، معادل‌ها، نظم فارسی، اثرپذیری واژگانی

مقدمه

شعر فارسی از نظر تأثیرپذیری از قرآن در سالهای آغازین حیات خود چون نهالی نوپاست است که رفته رفته با قرآن انس می‌گیرد و در آثار سنایی بالنده می‌شود و سرانجام در آثار مولوی به سرو تنومندی تبدیل می‌شود.

بخش عظیمی از ادبیات عرفانی و تعلیمی فارسی، از نظر لفظ و محتوا، وامدار قرآن کریم است. شاعران و نویسندگان به جای اطناب، برای بیان منظور و متأثر کردن خواننده ترکیبی یا مفردی از قرآن را ذکر کرده‌اند و با بلاغت تمام، مفاهیم عمیق و طولانی را در شکلی خلاصه و پر محتوا آورده‌اند و بدین ترتیب بلاغت قرآن به آثار ادبی نیز تسری پیدا کرده‌است.

در حالی که عمده پژوهش‌ها در مورد تأثیرپذیری ادب فارسی از قرآن از نوع گزاره‌ای، تلمیحی، اقتباس و... بوده است این مقاله به اثرپذیری واژگانی شعر فارسی از قرآن معطوف است تأثیرپذیری از قرآن صرف نظر از جنبه ادبی و غنای زبانی ادب فارسی برجایگاه دینی نظم فارسی و مقبولیت آن در نزد عالم و عامی افزوده است. بعضی از واژه‌ها خارج از قرآن نیز در زبان فارسی کاربرد داشته‌اند و کاربرد آن واژه‌ها در قرآن باعث پربار شدن آن گشته و آن واژه مفاهیم وسیع و پردامنه‌ای را در برگرفته است و با خواندن آثار نظم فارسی، مفاهیم گسترده‌ای را در ذهن خواننده تداعی می‌کند.

مطالعه دقیق اشعارسی و سه شاعر قرن سوم تا پایان قرن ششم هجری حاکی از نقش بی‌بدیل شعروادب فارسی در شناساندن جایگاه قرآن و اعجاز لفظی و معنوی آن و ایجاد علاقه و انگیزه به مطالعه و غور بیشتر در آن است. این نفوذ و تأثیر عظیم

معنوی به برهه تاریخی خاصی از تاریخ زبان فارسی محدود نمی‌شود بلکه کتاب مقدس مسلمانان، در تمام اعصار و قرون، با فرازوفرودهایی الهام بخش تفکرات و اندیشه‌های ادبا، شعرا، عرفا و بزرگان و نام‌آوران زبان فارسی بوده است. در این مقاله پس از ذکر مفرد یا ترکیب قرآنی و معنای بلاغی آن فقط به یک آیه از آیات مربوط اکتفا شده سپس معنای دقیق لغوی مفرد یا ترکیب قرآنی بیان شده و علی‌رغم وجود شواهد شعری متعدد از شاعران، به دلیل جلوگیری از گستردگی حجم مقاله تنها یک مورد شاهد آورده شده است. در مورد معادل‌های قرآنی نیز شیوه کار به این ترتیب است که ابتدا معادل قرآنی و برگردان آن و فقط یک آیه که معادل مورد نظر در آن به کار رفته و آنگاه علی‌رغم وجود شواهد شعری ناب از شاعران مختلف تنها به ذکر یک بیت بسنده شده است.

بررسی تأثیر مفردات و ترکیبات قرآن بر غنای نظم فارسی

شعر پارسی از آغاز حیات خود تحت تأثیر قرآن کریم بوده است. در اشعار قرون اول آنچه بیشتر نمود می‌یابد مدح و توصیف اجرام فلکی و طبیعت است و می و به تبعیت از سبک خراسانی، مفاهیم سطحی و زمینی است. از قرن چهارم به بعد تأثیر قرآن در شعر فارسی پررنگ‌تر می‌شود و در اشعار قرن ششم به بعد که عرفان وارد شعر می‌شود برای قرآن عرصه‌ای وسیع پدید می‌آید و شاعران مفاهیم اخلاقی و عرفانی خود را به کمک قرآن و با زبان قرآن بیان می‌کنند. جاری بودن قرآن در کلام شاعران از تجربه عمیقی حکایت می‌کند. قرآن چنان در هاضمه جان شاعران آمیخته می‌شود که بی‌اختیار با کلامشان می‌آمیزد، هریک از شاعران به فرموده سعدی، عمارتی نو می‌سازند و منزل به دیگر شاعران می‌پردازند.

برخی از واژه‌ها خارج از قرآن نیز کاربرد داشته‌اند و بکارگیری آن واژه‌ها در قرآن باعث پربار شدن آن واژه شده است به این نحو که آن واژه بار معنایی گسترده‌ای را گرفته و کلمات دیگری را نیز در ذهن خواننده تداعی می‌کند به عنوان مثال کلمه «تنور» به تنهایی کلمه‌ای بسیط و متداول است و غیر از نان و نانویی کلمه دیگری را در ذهن تداعی نمی‌کند ولی از آن‌جا که در تفاسیر آمده است که طوفان نوح از فوران آب از تنوری آغاز شد و آن تنور را به تنور خانه پیرزنی در کوفه نسبت داده‌اند، اکنون وقتی شاعری تنور را با نوح، طوفان، پیرزن، کوفه و... می‌آورد، مجموعه این کلمات همدیگر را تداعی می‌کنند و این چنین، کلمه تنور با هاله معنایی نوح، طوفان، پیرزن و کوفه احاطه شده است. نیز کلمه هدهد در زبان فارسی اسم پرنده‌ای است ولی بعد از ورود قرآن به متن زندگی مردم، کلماتی چون بلقیس، ملک سبا، تخت و سلیمان را در ذهن تداعی می‌کند.

اثرپذیری نظم فارسی از کتاب آسمانی مسلمانان به صورت‌ها و شکل‌های گوناگونی بوده است که اثرپذیری واژگانی، اثرپذیری گزاره‌ای، اثرپذیری گزارشی، اثرپذیری الهامی، اثرپذیری تلمیحی، اثرپذیری تأویلی، اثرپذیری تصویری، اثرپذیری تطبیقی، اثرپذیری ساختاری و سبکی، اثرپذیری شیوه‌ای، اثرپذیری چند سویه از آن جمله‌اند. در این مقاله از طبقه‌بندی و اصطلاح‌شناسی کتاب روشمند و دقیق «تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی» که برای نخستین بار با پیشنهاد اصطلاحات نسبتاً جامع و طبقه‌بندی مفید و راهگشا به جریان کارهای پراکنده و غیر روشمند، نظمی منطقی داد، استفاده شده است؛ اگر چه در مواردی تلقی انتقادی نسبت به آنها داشته است.

اثرپذیری واژگانی به سه نوع وام‌گیری، برآیندسازی و ترجمه تقسیم می‌گردد که در ادامه مقاله پس از تعریف هر یک نمونه‌ها و مثال‌هایی از هر یک ذکر خواهد شد.

«الف) وام‌گیری: در این شیوه واژه یا ترکیبی قرآنی یا حدیثی با همان ساختار عربی خود، بی‌هیچ دگرگونی یا با اندک دگرگونی لفظی یا معنوی بی‌آنکه ساختار عربی آن آسیبی ببیند، به زبان وادب فارسی راه می‌یابد» (راستگو، ۱۳۷۶، ۱۶). به عنوان مثال در بیت:

عزیز مصر وجودی، بضاعت مزجاه
ز ما قبول کن و کیلیمان تمام بساز
دیوان کمال الدین اصفهانی، ص ۷۶، ب ۱۶

«بضاعت مزجاه» و «کیل» در آیه: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاءَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ {يوسف/۸۸} به کار رفته است و شاعر این ترکیب و مفرد قرآنی را بی‌هیچ دگرگونی در شعر خود آورده است.

برخی مفردات و ترکیبات قرآنی در رابطه با موضوعات مختلف و در آیه‌های مختلف آمده‌اند و باید دقت کنیم تا در تشخیص این که منظور از یک مفرد یا ترکیب قرآنی خاص، ترکیب و مفرد موجود در کدام آیه است دچار خطا نشویم. به عنوان مثال مفرد «حوت» در آیات ۶۱ و ۶۳ سوره کهف در مورد داستان حضرت خضر و حضرت موسی (ع) قابل ذکر است. فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا {الکهف/۶۱} قرینه‌ای نشان می‌دهد در این بیت منظور از حوت همان مفهوم مدنظر در آیات مذکور است:

چون گذشتیم خود ز منزل حوت
او و من هم چو موسی و تابوت
سنایی، سیرالعباد الی المعاد، ص ۱۹۷، ب ۱

در حالی که منظور از «حوت» در بیت زیر اشاره به آیه ۱۴۲ سوره صافات و آیه ۴۸ سوره قلم است فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ {الصافات/۱۴۲} فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا

تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوتِ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ
مَكْظُومٌ {القلم/۴۸}

گه چو یونس از عبادت‌ها ز پیش کردگار روح را در بطن حوت بحر تن زندان بده
قوامی رازی، دیوان، ص ۱۱۳، ب ۷

ابتر: ناق: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ^۱ {الکوثر/۳} (ابتر: بریده شده، قطع شده)

مادحت را گر معانی سست و الفاظ ابتر است ز اهل معنی لاجرم کس نیست او را خواستار
دیوان انوری، ص ۱۶۴، ب ۶

اسفل السافلین: بدترین جایگاه: ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ^۲ {التین/۵} (اسفل: ج
أسافل پایین‌تر، زیرتر سافل: پایین، پست و رزل و حقیر، ناکس اسفل السافلین: بدترین
حالت‌ها)

وگرت دیو رهنمای بود اسفل السافلینت جای بود

طریق التحقیق سنایی، ص ۱۱۷، ب ۱۹

اعجاز نخل خاویه: نهایت پوسته پوسته شدن و تخریب پوست: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ
لَيَالٍ وَتَمَایِنَةً أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ^۳ {الحاقة/۷}
(اعجاز: قسمت عقب هر چیز، دنباله هر چیز اعجاز النخل: تنه‌های نخل خاویه: برای
مؤنث ویرانه، تهی)

شد زحسرت شخصشان اعجاز نخل خاویه شد زمحنت روزشان یوما عبوسا قمطیر
دیوان جبلی، ص ۱۶۹، ب ۵

اوتاد: کوه: وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا^۴ {النبا/۷} (وتد: ج اوتاد میخ محکم کوبیده شده و
استوار، برآمدگی زگیل مانندی است در جلو گوش)

اجرام فلک را به هواء تو تقرب اوتاد زمین را به ثناء تو توسل

دیوان ادیب صابر، ص ۱۴۱، ب ۷

ایام نحس مستمر: روزگار شوم طولانی: **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ^۵ {القمر/۱۹}** (یوم: ج ایام و جج ایایم: روز از طلوع فجر تا غروب خورشید، وقت دم هنگام نحس: شوم، ناخجسته مستمر: ادامه یابنده، استمرار یابنده) اگر گردون بیک ذره بگردد بر خلاف تو همه دوران او ایام نحس مستمر بادا دیوان انوری، ص ۵۱۵، ب ۷

تحت الثری: حضيض: لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى^۶ {طه/۶} (تحت: ج تُحُوت ظرف مکان است به معنای: زیر، تحت ثری: ج أتراء: رطوبت، نم، نمناکی، خاک مرطوب) که از اوج چرخش به یک دستبرد فکندند ناگه به تحت الثری

دیوان کمال‌الدین اصفهانی، ص ۲۵۴، ب ۱۳

تنور: تجلی گاه قدرت الهی: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ^۷ {هود/۴۰} و... (تنور: محل فوران آب‌های گرم زیرزمینی، محل جمع شدن آب وادی به نقل از لاروس)

طوفانم از تنور برآمد چه سود از آنک دامن چو پیرزن به نهبن درآورم دیوان خاقانی، ق ۶۹، ب ۹

ثعبان: اعجازگر: فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ^۸ {الشعراء/۳۲} و... (ثعبان: ج ثعابين مار نر یا ماده)

دستشان گرید بیضای کلیم الله نیست چکند رمح درو همچو عصا ثعبانی دیوان انوری، ص ۴۸۱، ب ۹

جراد منتشر: نماد بی‌ارزشی و بی‌ثمری: خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ

كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ^۹ {القمر/۷} (جراد منتشر: ملخ‌های پراکنده)

اگر کشتی عز و جاه جز بار تو بر گیرد همه الواح معقودش جراد منتشر بادا
دیوان انوری، ص ۵۱۵، ب ۹

حماله الحطب: برافروزنده آتش فتنه: وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ^{۱۰} {المسد/۴} (حماله

الحطب: حمل کننده هیزم)

حقیقت است که تبت یدا ابی لهب به شأنش آمد و جفتش حماله الحطب است
دیوان خاقانی، ص ۷۵۶، ب ۳

دلو: وسیله نجات: وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا

غَلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةٌ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ^{۱۱} {یوسف/۱۹} (دلو: سطل آبکشی. مؤنث
است و گاهی مذکر)

رسن از درد ساز و دلو از آه یوسف خویش را برآراز چاه

حدیقه سنایی، ص ۵۰، ب ۱۴

رُفَات: نابود شده: وَقَالُوا أَنَذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلْأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا^{۱۲} و...

{الإسراء/۴۹} (رفات: خرده وریزه، پاره وریزه و شکسته)

در استخوان هر که ز مهر تو مغز نیست از پای مال خاک رمیم و رفات باد

دیوان انوری، ص ۵۸۳، ب ۴

زقوم: غذای بسیار ناگوار و تلخ: أذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ^{۱۳}

{الصفات/۶۲} و... (زقوم: غذای کشنده، غذای دوزخیان یا درختی است در دوزخ)

به کام یارت زقوم خوش تر از تسنیم به کام خصمت تسنیم بدتر از زقوم

دیوان قطران، ص ۲۲۶، ب ۴

سَرَّاءُ، ضَرَّاءُ: شرایط مختلف: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^{۱۴} {آل عمران/۱۳۴} و... (سراء: شادی، خرمی ورفاه سراء: سختی، تنگنا)

دعا گفته تو را دولت چه در سرا چه در سراء که چون دولت دعا گوید کند روح الامین آمین

دیوان معزی، ص ۵۰۱، ب ۱۸

سلسبیل: نماد گوارا بودن: عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا^{۱۵} {الإنسان/۱۸} (سلسبیل: نام چشمه ایست که مسلمین می گویند در بهشت است، نرم، شراب، آب شیرین و خوشگوار)

ساده با طعم زنجبیل بود آب در چشمه سلسبیل بود

سنایی آباد سنایی، ص ۷۷، ب ۹

سم الخياط: نماد تنگ بودن: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ^{۱۶} {الأعراف/۴۰} (سم الخياط: سوراخ سوزن)

از وجود تو هری خوبست چون دارالسلام برحسود تو جهان تنگست چون سم الخياط

دیوان جلی، ص ۶۲۱، ب ۵

صرح ممرد: بنای باشکوه: قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^{۱۷} {النمل/۴۴} (صرح: کاخ، ساختمان بسیار بلند، آسمان خراش ممرد: ساختمان بلند و مرتفع و صاف و صیقلی)

روان تخت سلیمان و آب زید روان بسان صرح ممرد که خلق از او بگمان

دیوان عنصری، ص ۱۰۸، ب ۴

صلصال: ماده بی ارزش: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ^{۱۸} {الرحمن/۱۴} و...

(صلصال: گل رس خشک شده که چون ضربه به آن زنی طنین انداز شود)

از نعت خدایی است سرشته گهر او گرچه گهر آدمیان هست ز صلصال

دیوان معزی، ص ۳۹۶، ب ۹

طامه الکبری: قیامت: **فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى** ۱۹ **{النازعات/۳۴}** (طامه: بلای

بسیار بزرگ و بی مانند، قیامت، رستاخیز طامه الکبری: رستاخیز بزرگ)

عفو تو دلیل چشمه حیوان خشم تو نشان طامه الکبری

دیوان جمال الدین اصفهانی، ص ۳۳۶، ب ۱

طلح منضود: نماد پرثمر بودن: **وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ** ۲۰ **{الواقعة/۲۹}** (طلح منضود: موز در

کنار هم چیده شده)

کنند برسرتو در شاهوار نثار از آن درخت کجا طلح او بود منضود

دیوان معزی، ص ۱۲۰، ب ۱۶

طین لازب: موانع، مشکلات: **فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنُ خَلَقْنَا** **إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ**

طِينٍ لَّازِبٍ ۲۱ **{الصفات/۱۱}** (طین: گل، خاک یا شن و ماسه یا آهک که آن را تر کنند

و به جایی مالند لازب: سخت و محکم و استوار، چسبنده، چسبیده)

صدق ما را صبح کاذب سوخت ما را صدق بخش پای ما در طین لازب ماند ما را دست گیر

دیوان سنایی، ص ۳۰۰، ب ۳

عبقری: فرش، گستردنی: **مُنَكِّينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ** ۲۲ **{الرحمن/۷۶}**

(عبقری: نوعی گلیم یا فرش گرانبها)

اگر زسندس حله ندید باغ بزیر اگر زعبقر کله ندید شاخ زبر

دیوان عسجدی، ص ۲۲، ب ۱۱

عرجون: نماد بی مصرف بودن: **وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ** ۲۳

{یس/۳۹} (عرجون: ساقه خوشه خرما که کج می شود و پس از بریدن خوشه خرما بر روی نخل می ماند و خشک می شود)

گفته دانا چو ماه نو بفرزوست گفته نادان چنان کهن شده عرجون

دیوان ناصر خسرو، ق. ۴، ب. ۳۷

عهن منفوش: نماد پراکندگی و سستی: وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ^{۲۴}

{القارعة/۵} (عهن: پشم یا پشم رنگ شده منفوش: پشم زده شده واز هم باز شده)

در آن موضع که عقل آنجاست مدهوش اگر کوه است گردد عهن منفوش

الهی نامه عطار، ص. ۳۰۶، ب. ۳

فرث و دم: امورات پست و بی ارزش: وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي

بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ^{۲۵} {النحل/۶۶} (فرث: محتویات

درون شکمبه تا وقتی که درون شکمبه است دم: خون)

برچشمه شیر و می فرود آی چون شیر به فرث و دم میالای

تحفه العراقین خاقانی، ص. ۷۲، ب. ۵

قاب قوسین: نهایت نزدیک بودن: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى^{۲۶} {النجم/۹} (قاب:

اندازه، مقدار قوسین: دو قوس کمان)

با تو قرب قاب قوسین آنکه افتد عشق را کز صفات خود به بعد المشرقین مانی جدا

دیوان خاقانی، ق. ۱، ب. ۳

قاع صفصف: مکان نامطلوب فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا^{۲۷} {طه/۱۰۶} (قاع صفصف:

زمین پست و هموار و صاف)

کاروان سبزه تا از قاع صفصف کرد ارم صفصف از مرغان روان بر کاروان افشاندند

دیوان خاقانی، ق. ۳۳، ب. ۵۲

قطمیر نقیر: مقدار اندک و ناچیز: يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ^{۲۸} {فاطر/۱۳} أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ
النَّاسَ نَقِيرًا^{۲۹} {النساء/۵۳} (قطمیر: پوسته نازک روی هسته خرما. گویند: «ما أصبت منه
قطمیرا»: به اندازه پوسته روی هسته خرما هم از او به من نرسید نقیر: سوراخ ریز پشت
هسته خرما در بی ارزشی بدان مثل می‌زنند)

آنکه بیرون خرابات به قطمیر و نقیر چون درآید به خرابات به قنطار دهد

دیوان سنایی، ص ۱۶۳، ب ۹

کثیب مهیل: پراکنده و سست: يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا
مُهِيلًا^{۳۰} {المزمل/۱۴} (کثیب مهیل: تپه‌های شنی ریزان و روان)

بنگر آن هول روز را که کند هول او کوه را کثیب مهیل

دیوان ناصر خسرو، ق ۵۵، ب ۴۲

لوح محفوظ: متن نوشته شده: فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ^{۳۱} {البروج/۲۲} آنچه که تقدیر
 و خواست الهی بر روی آن نوشته شده است (لوح: هر چیز پهن، از چوب گرفته تا
 استخوان و غیره محفوظ: حفظ شده، نگهداری شده)

در گمان تو نیامد، ای عجب، هرگز غلط لوح محفوظست پنداری تو را اندر گمان

دیوان ازرقی، ص ۸۰، ب ۱۳

ماء دافق: مایع پست و بی ارزش: خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ^{۳۲} {الطارق/۶} (ماء دافق: آب

ریخته شده با فشار)

سر بر فلک زباد چو آتش چرا کشی؟ آخر نه اول تو خود از ماء دافق است

دیوان کمال الدین اصفهانی، ص ۱۶، ۲۸۹

ماء منهمر: آنچه پی در پی می آید: **فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ** ^{۳۳} **{القمر/۱۱}**
(ماء منهمر: آب ریزان)

صفای صفة صدرت بصف صابران دین چو وصف جنه الفردوس ماء منهمر بادا
دیوان انوری، ص ۵۱۵، ب ۱

مذبذب: آنکه در انجام کاری به طور قطع تصمیم نگرفته است: **مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا** ^{۳۲} **{النساء/۱۴۳}**
(مذبذب: کسی که میان دو کار او را سرگشته کرده اند)

تا کی زمذبذبین بوی تو یک لحظه نه خفته و نه بیدار

دیوان عطار، ص ۳۱۹، ب ۱۳

مسنون: ماده پست در آفرینش انسان: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ** ^{۳۵} **{الحجر/۲۶}** **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ** ^{۳۶} **{الحجر/۲۸}** (مسنون: تغییر کرده، تراشیده شده و صیقل خورده)

باغ چون فردوس و صلصل همچو رضوان و صبا شکلها چون آدم از صلصال مسنون ساخته
دیوان فلکی شروانی، ص ۶۵، ب ۵

مقعد صدق: جایگاه راستی: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ** ^{۳۷} **{القمر/۵۵}** (مقعد: جای نشستن صدق: راستی، راستگویی)

برو که جای تو هم خاک به که مقعد صدق از آنکه جای جعل پارگین به از گلزار
دیوان مجیر، ص ۱۰۴، ب ۵

مدها متان: جایگاه سرسبز و خوش: **مُدْهَامَّتَانِ** ^{۳۸} **{الرحمن/۶۴}** (مدهامتان: دو باغچه یا دو زراعت سرسبز که از شدت سرسبزی به سیاهی می زند)

زلف و زرخدان حورپرچم طاسش رسد کوثر و مدهامتان آب و گیاهش سزد
دیوان خاقانی، ص ۵۲۰، ب ۱۸

نطفه/امشاج: مایع پست، چیز مخلوط و آمیخته: إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا^{۳۹} {الإنسان/۲} (نطفه: آب اندکی که در مشک یا دلو و امثال اینها باقی می ماند الامشاج: چرک و کثافتی که در گودی ناف جمع می شود)

آخر توست جیفه مطروح اول توست نطفه امشاج

دیوان سنایی، ص ۱۰۶، ب ۷

وابل: نماد شدت بارش: وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^{۴۰} {البقرة/۲۶۵} ... (وابل: باران بسیار تند)

نگار من چو حال من چنین دید بیارید از مژه باران وابل

دیوان منوچهری، ص ۶۵، ب ۱۰

ای تو سپهر و مناقب تو چو انجم وی تو سحاب و مکارم تو چو وابل

دیوان وطواط، ص ۳۰۷، ب ۶

بواد غیر ذی زرع: سرزمین مکه: رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ^{۴۱} {إبراهيم/۳۷} (بواد: در دره غیر: بمعنای به جز است ذی: اسم اشاره است برای مؤنث نزدیک ذرع: زراعت، کشته)

آن کعبه کدام قبله شرع منسوب بواد غیر ذی زرع

تحفه العراقین خاقانی، ص ۸۰، ب ۱۱

هباء منشور: نهایت نابودی و هیچ بودن: وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا^{۴۲} {الفرقان/۲۳} (هباء منشور: گرد و غبار در هوا پخش شده)

هر آنچه هست ز نظم هبء منشورست مرا ز ملک هب لی خلاص ده ز هبا

دیوان عطار، ص ۷۲۱، ب ۵

هَنِيئًا، مَرِيئًا: مطلوب و گوارا: وَأَتَوُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ
مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا^{۴۳} {النساء/۴} (هینا مریئا: گوارا)

چو تشنه نباشد کس آنجا پس آن چه جای شراب هنی و مریست؟

ناصر خسرو، ق ۴۹، ب ۳۵

یوم التلاق: روز رستاخیز: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ^{۴۴} {غافر/۱۵} (یوم: روز، از طلوع فجر تا غروب
خورشید تلاق: برخورد و دیدار کردن)

بدان خدای که او را بقای لم یزلی است که آتفرین تو باقی است تا به یوم تلاق

دیوان معزی، ص ۳۸۲، ب ۱۳

یوم التناد: روز رستاخیز: وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ^{۴۵} {غافر/۳۲} (یوم:
روز، از طلوع فجر تا غروب خورشید تناد: یکدیگر را صدا زدن)

سعد با روی تو معجون باد تا یوم الحساب فخر با نام تو مقرون باد تا یوم التناد

دیوان جبلی، ص ۱۰۸، ب ۸

یوما عبوسا قمطیرا: روز قیامت: إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا^{۴۶}
{الإنسان/۱۰} (یوما عبوسا قمطیرا: روز بسیار سخت و دشوار که گرفتاری هایش بر
روی هم انباشته شده است)

شد ز حسرت شخصشان اعجاز نخل خاویه شد زمحنت روزشان یوما عبوسا قمطیر

دیوان جبلی، ص ۱۶۹، ب ۵

«ب» ترجمه: در این شیوه، شاعر از گردانیده فارسی یا پارسی شده واژه یا

ترکیبی قرآنی بهره می گیرد. پارسی شده یعنی اینکه واژه یا ترکیبی عربی، جامه پارسی

پوشد، و با بیرون آمدن از ساختار ویژه عربی خود، که ناگزیر با پاره‌ای دگرگونیها

همراه است، ساختاری فارسی بپذیرد». «راستگو، ۱۳۷۶، ۱۷» این نوع اثرپذیری در این تحقیق تحت عنوان «معادل‌های قرآنی» دقیقاً بررسی شده است. به عنوان مثال واژه‌های «سیر» و «پیاز» دقیقاً معادل «فوم» و «بصل» است. *وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصْبِرَ عَلَيْكَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا...* {البقرة/۶۱} و شاعران بسیاری در آثار خود آن‌ها را به کار برده‌اند. از جمله سنایی در دیوان خود چنین سروده است:

منّ وسلوی چو هست اندر تیه
در نیاز پیاز و سیر مباش
سنایی، دیوان، ص ۳۲۳، ب ۹

هر مفرد یا ترکیبی در صورتی معادل قرآنی محسوب می‌شود که قرینه‌ای در همان بیت یا ابیات قبل و یا بعد مبنی بر قرآنی بودن آن وجود داشته باشد. به عنوان مثال وجود «من و سلوی» در بیت حکیم سنایی قرینه‌هایی هستند که ما را از معادل قرآنی بودن «پیاز و سیر» مطمئن می‌کنند و گرنه صرف آمدن پیاز و سیر در بیت، بر قرآنی بودن آن‌ها دلالت نمی‌کند.

إِثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا دَهْ وَدُوْ حِشْمَهْ وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُّوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ {البقرة/۶۰}

گرگشاد از دل سنگی ده و دو چشمه کلیم
من بسی معجز ازینسان بخراسان یابم
دیوان خاقانی، ق ۸۴، ب ۱۰۸

أربعه من الطیر چار مرغ *وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِنَّكَ تَمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* {البقرة/۲۶۰}

...و

چار مرغند چار طبع بدن بهر دین جمله را بزین گردن

حدیقه سنایی، ص ۱۴۵، ب ۱۲

انهار چارجوی مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من غسل مصفى ولهم فيها من كل الثمرات ومغفرة من ربهم كمن هو خالد في النار وسقوا ماء حميما فقطع اشعاهم^{۴۹}

{محمد/۱۵}

زدوزخ مشو تشنه را چاره جوی سخن در بهشتت و آن چار جوی

خردنامه نظامی، ص ۱۰۹۸، ب ۱۸

اید دست‌ها، دست درمورد حضرت یوسف : وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَاَسْأَلْهُ مَا بَالَ النُّسُوَةِ اللَّاتِي فَطَعَنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ^{۵۰} {یوسف/۵۰} ...

ای یوسفی که دست عروسان مصر حسن همچون ترنج پیش تو با زخم کار دست

دیوان عمق خطی و چاپی، ص ۱۵۶، ب ۱

ایقظ بیدار رقود خفته وتحسبهم ايقاظا وهم رقود وتقلبهم ذات اليمين وذات الشمال وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا^{۵۱} {الكهف/۱۸}

خفته اصحاب كهف و سگ بیدار پاس همراه داشت برادر غار

حدیقه سنایی، ص ۲۱۷، ب ۸

بخس ارزان وشره بتمن بخس دراهم معدوده وكانوا فيه من الزاهدين^{۵۲}

{یوسف/۲۰}

متاع اوست که در رسته سخن سنجان کسش نداشت به ارزان فروشی ارزانی
دیوان اخسیکتی، ص ۳۱۸، ب ۳

برید دست سپهر ترنجی از حیرت چو عرض داد لبش یوسفان زندانی
دیوان اخسیکتی، ص ۳۱۷، ب ۱۱ قرینه برای بیت بالا

بغير عمدِ بی ستونِ سمواتِ آسمانِ اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ
اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ
الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ^{۵۳} {الرعد/۲} و...

به خدایی که او به قدرت خویش بی ستون آسمان برآورده است
دیوان مجیر، ص ۲۸۹، ب ۱

تراب خاکِ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ
فَيَكُونُ^{۵۴} {آل عمران/۵۹} و...

گر آتش به آمد بر مغ چه باک از آتش بد ابلیس و آدم ز خاک
گرشاسب نامه اسدی، ص ۳۶، ب ۲

ثعبانِ اژدها، مار فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ {الشعراء/۳۲} و...

اژدها کردار پیچان در کف رادش کمند چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار
دیوان فرخی، ص ۷، ب ۸

چون عصای کلیم نیزه او در صف دشمن اژدها شده گیر

دیوان مختاری غزنوی، ص ۳۶، ب ۱۲

ثمانیه هشت وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ^{۵۵}

{الحاقة/۱۷}

چارپای منبرش را هشت حمالان عرش بر کتف دارند کاین مرکز ندارد قدر آن

دیوان خاقانی، ق ۹۶، ب ۶۴

جَبَّ چاه قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَمْتَلُوا يُوْسُفَ وَالْقُوَّةُ فِي غِيَابِهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ
السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ^{۵۶} {يوسف/۱۰} و...

گهی رامین چو یوسف بود در چاه گهی مانند عیسی بود برماه

فخرالدین اسعد گرگانی، ص ۱۸۹، ب ۱۹

جبال کوه وَالْجِبَالِ أَوْ تَادَا^{۵۷} {النبا/۷}

چندین هزار کوه که اوتاد گیتی اند از حلم تو ربوده ثبات و گرفته سنگ

دیوان وطواط، ص ۳۰۳، ب ۱۷

جدار دیوار فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا
فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا^{۵۸}
{الكهف/۷۷} و...

خضر و دیوار گنج کردن وبس دست موسی به گل نیلاید

دیوان خاقانی، ص ۸۶۲، ب ۲۱

جراد ملخان خَشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ^{۵۹} {القمر/۷}

چون پشم زده شده که و، مردم همچون ملخان ز بس پریشانی

دیوان ناصر خسرو، ق ۲۸، ب ۳۲

جدع النخل نخل خشك وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا^{۶۰}
{مریم/۲۵} و...

مریم دلی که در بر این نخل خشک خاک الا مسیح پاک نزادست مریمش

دیوان مجیر، ص ۳۱۵، ب ۴

جیب گریبان وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ {النمل/۱۲} و...

چو بدرفشد کفش گویی که موسی ید بیضا برآورد از گریبان

دیوان معزی، ص ۵۸۲، ب ۸

حیل ریسمان، رسن ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ أَيْنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبِأُؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ^{۶۱} {آل عمران/۱۱۲} و...

چیست جز قران رسن های الهی مر ترا تا تو اندر چاه حیوانی و شهوانی دری

دیوان سنایی، ص ۶۶۲، ب ۴

حجاره سنگ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ^{۶۲} {الفيل/۴}

برخلاف عادت از اصحاب فیل است ای عجب بر سر مرغان کعبه سنگ باران آمده

دیوان خاقانی، ق ۱۰۹، ب ۵۲

حجر خارا وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ^{۶۳} {البقرة/۶۰} و...

گر زسنگی کرد پیدا چشمه موسی، چه بود گر بخواهد او زسنگی دجله و جیحون کند

دیوان قطران، ص ۸۴، ب ۱۰

حدید آهن وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ^{۶۴}

{سبأ/۱۰}

المنه لله که اندر کف داود چون موم شد آهن نه به آتش نه به سندان

دیوان معزی، ص ۵۷۳، ب ۹

حطب هیزم وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا^{۶۵} {الجن/۱۵} وَأَمْرَاتُهُ حَمَالَةَ

الْحَطَبِ^{۶۶} {المسد/۴}

بی شک تن تو هیزم دوزخ کند خدای زیرا که شاخ خیر تورا برگ و بار نیست
دیوان قوامی رازی، ص ۳، ۳

حُمُرِ خَرٍ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ^{۶۷} {المدثر/۵۰} قَسْوَرَهُ شِيرٍ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ^{۶۸}
{المدثر/۵۱}

شیر خدای بود علی، ناصبی خرس زیرا همیشه می برمد خر ز هیبتش
دیوان ناصر خسرو، ق ۸۲، ب ۳۰

خِتَامٍ مِهْرٍ مِسْكَ، مَشْكَ مَطْفِفِينَ خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ^{۶۹}
{المطففين/۲۶}

آن شرابی که ز کافور مزاجست درو مهر مشکست بر آن پاک و گوارنده شراب
دیوان ناصر خسرو، ق ۸۶، ب ۱۱

خُوَارٍ بَانِكٍ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ^{۷۰}
{طه/۸۸} و...

چه سودم از ید بیضا چو تو نمی دانی بیان و حجت موسی زبانگ گوساله
دیوان ظهیرالدین فاریابی، ص ۲۲۲، ب ۲

دَكَاً پاره شده وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ
لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ
جَعَلَهُ دَكَاً وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ^{۷۱}
{الأعراف/۱۴۳}

عقل واله شده از فر محمد یابند طور پاره شده از نور تجلی بیند
دیوان خاقانی، ق ۳۰، ب ۷۲

دم خون وَجَاؤُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ

جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ^{۷۲} {یوسف/۱۸}

یکی از کید شد پر خون، دوم شد چاک از تهمت سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

دیوان رودکی، ص ۸۷، ب ۳

ذَبِحَ كَبِشٍ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ^{۷۳} {الصافات/۱۰۷}

کبش مغرور چرا گاه بهشت است هنوز باش تا داغ فنا بر نهدش اسماعیل

دیوان انوری، ص ۲۹۹، ب آخر

رَحِلَ بَارٍ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ^{۷۴}

{یوسف/۷۵} و...

هر دو چشم تو خجل رنگ و دژم بینم مگر یوسف جان صاع دل در بار ایشان یافتست

دیوان جمال الدین اصفهانی، ص ۷۱، ب ۱۴

رَحِيقٍ شَرَابٍ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ^{۷۵} {المطففين/۲۵}

آن شرابی که ز کافور مزاجست درو مهر مشکست بر آن پاک و گوارنده شراب

دیوان ناصر خسرو، ق ۸۶، ب ۱۱

رَطْبَ خَرْمَا وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا^{۷۶} {مریم/۲۵}

یا مریم نخل خشک بفشانند خرما می تر از میان فرو ریخت

دیوان خاقانی، ص ۵۰۷، ب ۲

رِيحٍ بُوٍ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْقَهُونَ^{۷۷}

{یوسف/۹۴} و...

نسیمی گر نمی یابم ز زلف یوسف قدسم ندارم هیچ نومییدی که بوی پیرهن دارم

دیوان عطار، ص ۴۲۳، ب ۲

رِيحٍ بَادٍ فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءَ حَيْثُ أَصَابَ^{۷۸} {ص/۳۶}

ور سلیمان داشت باد نامجسم زیر تخت مرتورا باد مجسم زیر ران آمد پدید
دیوان معزی، ص ۱۳۵، ب ۲۶

زراعیه دودست وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَانًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ
وَكَأَنَّهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَ كُنتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمَتٍ مِنْهُمْ رُغْبًا^{۷۹}
{الكهف/۱۸}

تا هست عمر چون سگ اصحاب کهف تو سر بر دو دست بر سر کویت مجاورم
دیوان عطار، ص ۸۰۴، ب ۴

زیت روغن الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ
فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ
اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۸۰} {النور/۳۵}

از آن زیتونه وادی ایمن که نه شرقی ست نه غربی روغن
الهی نامه عطار، ص ۴۳۶، ب ۱۸

سابغات زره أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ^{۸۱} {سبأ/۱۱}

داود نیستی به زره رغبت تو چیست هاروت نیستی غم زهره چرا خوری
دیوان ادیب صابر، ص ۱۱۰، ب ۷

سکین کارد فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ
وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ
لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ^{۸۲} {يوسف/۳۱}

ای یوسفی که دست عروسان مصر حسن همچون ترنج پیش تو با زخم کاردست
دیوان عمق خطی وچاپی، ص ۱۵۶، ب ۱

سم الخياط روزن سوزن جمل شتر إن الذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح
لهم أبواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك نجزي
المجرمين^{۸۳} {الأعراف/ ۴۰}

گنه بزرگ و در توبه تنگ کی برهی شتر چگونه درآید به روزن سوزن
دیوان قوامی رازی، ص ۹۳، ب ۲۱

صدفین کوه تا کوه (کرانه کوه) اتونی زبر الحديد حتى إذا ساوى بين الصدفين
قال انفضوا حتى إذا جعله ناراً قال اتونی أفرغ عليه قطراً^{۸۴} {الكهف/ ۹۶}

همان سد یا جوج ازو شد بلند که بست آنچنان کوه تا کوه بند
شرفنامه نظامی، ص ۷۲۵، ب ۲۰

عجل گوساله فأخرج لهم عجلاً جسداً له خواراً فقالوا هذا إلهكم وإله موسى
فَنَسِيَ^{۸۵} {طه/ ۸۸} و...

بقول موسوی راضی نباشند زگوساله خدائی بر تراشند
سعادت نامه ناصر خسرو، ص ۵۶۰، ب ۵

عصا چوب فآلقى عصاه فإذا هي ثعبانٌ مبين^{۸۶} {الشعراء/ ۳۲} و...

چوب موسی گرچه اوبارید سحر ساحران ساحری کرد آخر اندر امت وی سامری
دیوان عنصری، ص ۱۰۴، ب ۴

فوم سیر بصل پیاز وإذ قلتم يا موسى لن نصبر على طعامٍ واحدٍ فادع لنا ربك
يُخرج لنا مما تبت الأرض من قبلها وفتانها وقومها وعدسها وبصلها قال أتستبدلون
الذي هو أذى بالذي هو خيرٌ اهبطوا مصرًا فإن لكم ما سألتم وضربت عليهم الذلة
والمسكنة وبأؤوا بغضب من الله ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله ويقتلون النبيين
بغير الحق ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون^{۸۷} {البقرة/ ۶۱}

من و سلوی چو هست اندر تیه در نیاز پیاز و سیر مباش

دیوان سنایی، ص ۳۲۳، ب ۹

فی جید در گردن حیل کنب فی جیدها حبل من مسد^{۸۸} {المسد/۵}

بولهب با زن به پشت می‌روند ای ناصبی بنگر آنک زنش را در گردن افکنده کنب

دیوان ناصر خسرو، ق ۴۴، ب ۳۸

کالعهن المنفوش چون پشم زده شده وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ^{۸۹}

{القارعة/۵}

چون پشم زده شده که و، مردم همچون ملخان ز بس پریشانی

دیوان ناصر خسرو، ق ۲۸، ب ۳۲

کنوز زر، گنج إن قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم وآتيناها من الكنوز ما إن

مفاتيحه لتتوء بالعصبة أولى القوة إذ قال له قومه لا تفرح إن الله لا يحب الفرحين^{۹۰}

{القصص/۷۶}

تا تو را در دل چو قارون گنج‌ها باشد زاز چند گوئی از او یس و چند پوئی در قرن

دیوان سنایی، ص ۵۳۲، ب ۷

كلب سگ وَتَحْسِبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ

بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَكَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمَتْ مِنْهُمْ رُحْبًا^{۹۱}

{الكهف/۱۸} ۲ و...

گر بدهی گوشمال، در تن خود خشم را چون سگ اصحاب کهف، با تو بماند به غار

دیوان قوامی رازی، ص ۷۶، ب ۷

ماء مهين آب سست أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ^{۹۲} {المرسلات/۲۰} و...

کفی خاکم و قطره‌ای آب سست ز نر ماده‌ای آفریده نخست

خردنامه نظامی، ص ۱۰۹۸، ب ۱۲

مهادا گهواره أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا^{۹۳} {النبا/۶}

آبستن بکر ذات خاکست گهواره کائنات، خاکست

تحفه العراقین خاقانی، ص ۸۲، ب ۱۰

وصید آستانه، در غار وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَ كُنتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَكَلِمَاتٍ مِنْهُمْ رُعبًا^{۹۴} {الكهف/۱۸}

شیر مردان از شبستان گر نشان آورده‌اند من سگ کهفم نشان از آستان آورده‌ام

دیوان خاقانی، ق ۷۳، ب ۴۲

ید بیضا درخشنده کف وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ^{۹۵} {الشعراء/۳۳} و...

گهی چون طور سینا بود ازو آویخته ثعبان زپشت او درخشنده کف موسی پیغمبر

دیوان عسجدی، ص ۲۰، ب ۴

«ج برآیندسازی: در این شیوه واژه یا ترکیبی بی‌آنکه خود به صورت واژه یا ترکیب در قرآن و حدیث آمده باشد، بر پایه مضمون آیه‌ای یا حدیثی یا داستانی قرآنی _ حدیثی ساخته می‌شود؛ به دیگر سخن، چنین واژه یا ترکیبی برآیند یا فرآورده‌ای است از آیه یا حدیث.» «راستگو، ۱۳۷۶، ۱۷ و ۱۸» به عنوان مثال عطار در بیت زیر می‌فرماید:

چون شدی بی خود ز کأس اصطناع کرد جان تو کلام حق سماع

عطار، مصیبت نامه، ص ۲۵۸، ب ۵

واژه اصطناع در قرآن به این شکل وجود ندارد بلکه حضرت حق بعد از یادآوری رویدادهایی که بر حضرت موسی گذشته و الطافی که بر او کرده است خطاب به وی می‌فرماید: وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي {طه/۴۱} یعنی تو را خاص خود کردم و عطار در بیت

فوق برآیندی از «واصطنعتک» کرده و آن را به شکل «اصطناع» آورده است. تأثیرپذیری از قرآن در هر شکل و صورت آن می‌تواند تلمیحی باشد از داستان‌ها، نکات اخلاقی و رویدادهای قرآنی.

در میان آثار دوره مورد نظر، شاهنامه فردوسی از نظر تأثیرپذیری از قرآن، تفاوت عمده‌ای با سایر آثار دارد چه آن که حکیم نامدار طوس با معادل‌های قرآنی اثر خود را مزین کرده است و مفرد و ترکیب قرآنی در اشعار او تقریباً دیده نمی‌شود چراکه وی برای خود رسالت عظیمی چون زنده کردن زبان پارسی قائل بوده است. اشعار حماسی او سرشار است از مفاهیم و مضامین قرآنی که خالق شاهنامه برگردان فارسی آن‌ها را به نظم کشیده است.

در مورد تأثیر قرآن بر شاهنامه آثاری هم به رشته تحریر درآمده است از جمله کتاب تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی نوشته دکتر حسن منتصب مجابی و نیز مقاله‌ای با عنوان تأثیر قرآن و حدیث در شعر فردوسی از اکرم نعمت الهی.

اصطناع: توجه خاص داشتن: وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي^{۹۶} {طه/۴۱} (واصطنعتک لنفسی):

برگزیدم تو را برای خودم)

چون شدی بیخود زکأس اصطناع کرد جان تو کلام حق سماع

مصیبت نامه عطار، ص ۲۸۵، ب ۵

رجم شیاطین: راندن شیاطین: وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا

لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ^{۹۷} {الملك/۵} (رجم: ج رجوم سنگ و غیره که آن

را به سوی کسی یا چیزی پرتاب کنند و با آن بزنند)

برای رجم شیاطین جهل ساخته‌اند نجوم فکر تورا زیب آسمان سخن

دیوان کمال الدین اصفهانی، ص ۳۸۶، ب ۱۴

صاع: مایه لطف و توجه: قَالُوا نَفَقْدُ صُوعِ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ^{۹۸} {یوسف/۷۲} (صواع: ظرف آب خوری، جام آب خوردن، صواع در آیه به معنای پیمانانه نیز تفسیر شده است)

هر دو چشم تو خجل رنگ و دژم بینم مگر یوسف جان صاع دل در بار ایشان یافتست
دیوان جمال الدین اصفهانی، ص ۷۱، ب ۱۴

من و سلوی: نعمت با ارزش: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى^{۹۹} {طه/۸۰} ... (من: نیکی و احسان کردن سلوی: مرغ کرک و بلدرچین، بدبده)

ولیکن از سر سیری بود اگر قومی به تره بار فروشند من و سلوی را
دیوان ظهیر الدین فاریابی، ص ۳۳، ب ۸

ید بیضا: نمود کار خارق العاده و قدرت الهی: وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ^{۱۰۰} {الأعراف/۱۰۸} ... (ید: دست بیضاء: ج بیض: سفید رنگ)
در نظم ید بیضا کس را نبود جز من وان کس که کند دعوی بیهوده پزد سودا
دیوان وطواط، ص ۱۹، ب ۴

د) ترکیب سازی از اجزای منفرد قرآنی: این نوع تأثیرپذیری واژگانی در واقع می تواند انشعابی از نوع برآیندسازی باشد که به ندرت، اما بس هنرمندانه در آثار نظم فارسی به کاررفته است.

شمس الضحی: نماد تابش و درخشش: وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا^{۱۰۱} {الشمس/۱} (شمس:

مهر، خورشید، آفتاب ضحی: زمان دمیدن خورشید)

از بر اهل زمین، وز بر تخت پدر هست چو شمس الضحی هست چو بدر الظلم
دیوان منوچهری، ص ۷۰، ب ۲۱

لیل السرار: نماد نهایت تاریکی: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^{۱۰۲} {الإسراء/۱} (لیل: شب، از غروب خورشید تا طلوع فجر یا تا دمیدن خورشید. مذکر و مؤنث است سرار: آخرین شب ماه قمری)

بر جان من چو نور امام الزمان بتافت
لیل السرار بودم شمس الضحی شدم
دیوان ناصر خسرو، ق ۶۲، ب ۲۵

نتیجه

تأثیرپذیری از کلام حق به صور مختلف در آثار ادبی و از جمله در نظم پارسی از همان بدو پیدایش جلوه‌گر شده است که از این میان تأثیرپذیری واژگانی در نظم فارسی تا آغاز قرن هفتم هجری موضوع این مقاله بوده و خود بر سه نوع است: نوع نخست وام‌گیری است که در این روش مفرد و ترکیب قرآنی با همان ساختار عربی خود بدون هیچ گونه تغییر به کار برده می‌شود و اگر تغییری هم باشد بسیار جزئی است به نحوی که ساختار عربی مفرد یا ترکیب قرآنی هیچ آسیبی نمی‌بیند. نوع دیگر تأثیرپذیری واژگانی ترجمه است و در این روش شاعر شکل فارسی شده مفرد یا ترکیب قرآنی را در شعر خود به کار می‌گیرد و در واقع مفرد و ترکیب قرآنی از ساختار عربی خود خارج شده و ساختاری فارسی می‌پذیرد که در این تحقیق تحت عنوان معادل‌های قرآنی مورد بررسی قرار گرفته است. در نوع سوم تأثیرپذیری واژگانی که برآیندسازی گفته می‌شود با توجه به مضمون قرآنی، مفرد یا ترکیبی ساخته می‌شود بی‌آنکه به همان شکل در قرآن وجود داشته باشد. در واقع چنین واژه یا ترکیبی برآیندی است از مضمون آیه قرآنی.

و سرانجام نوع چهارم تأثیرپذیری واژگانی را، که در واقع می‌توان یافته و نوآوری این پژوهش قلمداد کرد، ترکیب‌سازی از مفردات قرآنی می‌توان نامید. این شیوه که کاربرد آن در نظم فارسی اندک است در واقع می‌تواند شاخه‌ای از برآیندسازی باشد با این تفاوت که در برآیندسازی هر دو جزء از ترکیب، در یک آیه وجود دارد ولی در این نوع از تأثیرپذیری اجزای ترکیب از آیه‌های مختلف به شکلی هنرمندانه ساخته شده است.

از قرن سوم تا میانه قرن پنجم تحصیل علوم دینی و ادبی به زبان عربی، باعث آمیختگی هر چه بیشتر زبان فارسی با واژگان عربی شد. افزون بر این، پرهیزبرخی شاعران از مدح شاهان و انتساب به دربار، ناخشنودی از شرایط نابسامان روزگار خود و پرداختن به سیرو سلوک معنوی در این دوره باعث شد شعر تا حد زیادی از دربارها خارج شده و به خانقاه‌ها روی آورد و گرایش شاعران به قرآن زیادتر شود و به جای بیان مفصل مطلب در قالب جملات طولانی با استفاده از مفاهیم و واژگان قرآنی کلام خود را موجز و موقر و معطر کنند. این که شاعر بتواند در ضمن سرودن شعر به نحوی ماهرانه انواع تأثیرپذیری را در شعر خود بنمایاند ممکن نیست مگر در صورتی که کلام حق با هاضمه جانش در آمیخته باشد و این در آمیختگی، از اعتقاد عمیق شاعران به قرآن حکایت می‌کند و گر نه این نوع کاربرد به گونه‌ای نیست که شاعر بتواند در معرکهٔ مفاخره، بدون احاطهٔ کامل بر قرآن از عهدهٔ آن برآید.

در این پژوهش ۴۱ اثر منظوم فارسی از ۳۳ شاعر نام‌آور بیت به بیت مورد بررسی دقیق قرار گرفت و معلوم شد که سرایندگان این دوره به اشکال گوناگون تحت تأثیر واژگانی قرآن کریم بوده‌اند، به عنوان مثال، تأثیرپذیری فردوسی از نوع ترجمه است و فقط معادل‌های قرآنی را در شاهنامه می‌بینیم چرا که فردوسی، رسالتی چون احیای

زبان پارسی را بر خود وظیفه می‌داند. در اشعار شاعران سده‌های سوم و چهارم همچون رودکی، مسعود سعد سلمان، منوچهری و... تأثیرپذیری از قرآن سطحی و محدود است. در اشعار ناصر خسرو با انواع گوناگون تأثیرپذیری قرآنی به شکلی عمیق و گسترده مواجه می‌شویم. سنایی بیشتر، مفهوم جملات قرآنی را گرفته و تأثیرپذیری او از نوع گزاره‌ای و اقتباسی است نه واژگانی. آثار نظامی گنجوی غنایی است و از آنجا که غنا را چندان ارتباطی با کلام خدا نیست پس انعکاس قرآن در شعر نظامی تا حدی کم‌رنگ است. در اشعار عطار انعکاس همه جانبه قرآن چشمگیر است چرا که او شاعری است عارف. انعکاس قرآن در شعر خاقانی نیز همه جانبه و استادانه و عمیق است علی‌الخصوص در قصاید و ترجیعات ولی در غزلیات و رباعیات این تأثیر کم‌رنگ می‌شود و قابل توجه است که مادر ترسای این شاعر چنان تأثیری در وجودش گذاشته است که به جرأت می‌توان گفت که بیشترین کاربرد مفاهیم و واژگان قرآنی مربوط به آئین مسیحیت و حضرت مریم (ع) و عیسی (ع) در شعر خاقانی متبلور می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود.
- ۲- سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم؛
- ۳- [که خدا] آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت: در آن [مدت] مردم را فرو افتاده می‌دید، گویی آنها تنه‌های نخلهای میان تهی‌اند.
- ۴- و کوهها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم]؟
- ۵- ما بر [سر] آنان در روز شومی، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم.
- ۶- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک است از آن اوست.
- ۷- تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد، فرمودیم: «در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت، با کسانت- مگر کسی که قبلا در باره او سخن رفته است- و کسانی که ایمان آورده‌اند، حمل کن.» و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند!
- ۸- پس عصای خود بيفکند و بناگاه آن اژدری نمایان شد.
- ۹- در حالی که دیدگان خود را فروهسته‌اند، چون ملخهای پراکنده از گورها [ی خود] برمی‌آیند.
- ۱۰- و زنش، آن هیمه کش [آتش فروز]
- ۱۱- و کاروانی آمد. پس آب آور خود را فرستادند. و دلوش را انداخت. گفت: «مژده! این یک پسر است!» و او را چون کالایی پنهان داشتند. و خدا به آنچه می‌کردند دانا بود.
- ۱۲- و گفتند: «آیا وقتی استخوان و خاک شدیم [باز] به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟»
- ۱۳- آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زقوم؟!
- ۱۴- همانان که در فراخی و تنگی اتفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد.
- ۱۵- از چشمه‌ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده می‌شود.
- ۱۶- در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و در بهشت در نمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدینسان بزهاران را کیفر می‌دهیم.
- ۱۷- به او گفته شد: «وارد ساحت کاخ [پادشاهی] شو.» و چون آن را دید، برکه‌ای پنداشت و ساقهایش را نمایان کرد. [سلیمان] گفت: «این کاخی مفروش از آبیگینه است.» [ملکه] گفت: «پروردگارا، من به خود ستم کردم و [اینک] با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.»

- ۱۸ - انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند، آفرید.
- ۱۹ - پس آنگاه که آن هنگامه بزرگ دررسد.
- ۲۰ - و درختهای موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است.
- ۲۱ - پس، [از کافران] پرس: آیا ایشان [از نظر] آفرینش سخت ترند یا کسانی که [در آسمانها] خلق کردیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده پدید آوردیم.
- ۲۲ - بر بالش سبز و فرش نیکو تکیه زده‌اند.
- ۲۳ - و برای ماه منزلهایی معین کرده‌ایم، تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد.
- ۲۴ - و کوه‌ها مانند پشم زده شده رنگین شود.
- ۲۵ - و در دامها قطعاً برای شما عبرتی است: از آنچه در [لابلای] شکم آنهاست، از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.
- ۲۶ - تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.
- ۲۷ - پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد.
- ۲۸ - شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد، و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است [که] هر یک تا هنگامی معین روانند؛ این است خدا پروردگار شما؛ فرمانروایی از آن اوست. و کسانی را که بجز او می‌خوانید، مالک پوست هسته خرمایی [هم] نیستند.
- ۲۹ - آیا آنان نصیبی از حکومت دارند؟ [اگر هم داشتند] به قدر نقطه پشت هسته خرمایی [چیزی] به مردم نمی‌دادند.
- ۳۰ - روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و کوهها به سان ریگ روان گردند.
- ۳۱ - که در لوحی محفوظ است.
- ۳۲ - از آب جهنده‌ای خلق شده
- ۳۳ - پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم.
- ۳۴ - میان آن [دو گروه] دو دلند؛ نه با اینانند و نه با آنان. و هر که را خدا گمراه کند، هرگز راهی برای [نجات] او نخواهی یافت.
- ۳۵ - و در حقیقت، انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریدیم.
- ۳۶ - و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، خواهم آفرید.
- ۳۷ - در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانايند.
- ۳۸ - که از [شدت] سبزی سیه گون می‌نماید.

- ۳۹ - ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!
- ۴۰ - و مَثَل [صدقات] کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند، همچون مَثَل باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد [که اگر] رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی [برای آن بس است]، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.
- ۴۱ - پروردگارا، من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی کشت، نزد خانه محترم تو، سکونت دادم. پروردگارا، تا نماز را به پا دارند، پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند.
- ۴۲ - و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را [چون] گردی پراکنده می‌سازیم.
- ۴۳ - و مهر زنان را به عنوان هدیه‌ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید؛ و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید.
- ۴۴ - بالابرنده درجات، خداوند عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح [مفرشته] را، به فرمان خویش می‌فرستد، تا [مردم را] از روز ملاقات [با خدا] بترساند.
- ۴۵ - و ای قوم من، من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا درمی‌دهند، بیم دارم.
- ۴۶ - ما از پروردگارمان از روز عیوسی سخت، هراسناکیم.»
- ۴۷ - و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: «با عصایت بر آن تخته سنگ بزن.» پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، [به گونه‌ای که] هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست. [و گفتیم:] «از روزی خدا بخورید و بیاشامید، و [لی] در زمین سر به فساد برمدارید.»
- ۴۸ - و [یاد کن] آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟» گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.» فرمود: «پس، چهار پرندۀ برگیر، و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره‌ای از آنها را قرار ده؛ آنگاه آنها را فراخوان، شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.»
- ۴۹ - مَثَل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته؛ و جویهایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود؛ و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است؛ و جویبارهایی از انگبین ناب. و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم] است و [از همه بالاتر] آموزش پروردگار آنهاست. [آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز] مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می‌شود [تا] روده‌هایشان را از هم فرو پاشد؟

- ۵۰- و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد، [یوسف] گفت: «نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است.»
- ۵۱- و می پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود]. اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از [مشاهده] آنها آکنده از بیم می‌شدی.
- ۵۲- و او را به بهای ناچیزی -چند درهم- فروختند و در آن بی رغبت بودند.
- ۵۳- خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت، آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید؛ هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند. [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می‌کند، و آیات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید، امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید.
- ۵۴- در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید؛ سپس بدو گفت: «باش»؛ پس وجود یافت.
- ۵۵- و فرشتگان در اطراف [آسمان]‌اند، و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند.
- ۵۶- گوینده‌ای از میان آنان گفت: «یوسف را مکشید. اگر کاری می‌کنید، او را در نهانخانه چاه بیفکنید، تا برخی از مسافران او را برگیرند.»
- ۵۷- و کوهها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم]؟
- ۵۸- پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند. از مردم آنجا خوراکی خواستند، و [لی آنها] از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد، و [بنده ما] آن را استوار کرد. [موسی] گفت: «اگر می‌خواستی [می‌توانستی] برای آن مزدی بگیری.»
- ۵۹- در حالی که دیدگان خود را فروشته‌اند، چون ملخهای پراکنده از گورها [ی خود] برمی‌آیند.
- ۶۰- و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، بر تو خرمای تازه می‌ریزد.
- ۶۱- هر کجا یافته شوند، به خواری دچار شده‌اند - مگر آنکه به پناه امان خدا و زینهار مردم [روند]- و به خشمی از خدا گرفتار آمدند، و [مُهر] بینوایی بر آنان زده شد. این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را بناحق می‌کشتند. [و نیز] این [عقوبت] به سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه درمی‌گذرانیدند.
- ۶۲- [که] بر آنان سنگهایی از گل [سخت] می‌افکندند.

- ۶۳- و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: «با عصایت بر آن تخته سنگ بزن.» پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، [به گونه‌ای که] هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست. [و گفتیم:] «از روزی خدا بخورید و بیاشامید، و [لی] در زمین سر به فساد برمدارید.»
- ۶۴- و به راستی داوود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم. [و گفتیم:] ای کوهها، با او [در تسبیح خدا] همصدا شوید، و ای پرندگان [هماهنگی کنید]. و آهن را برای او نرم گردانیدیم.
- ۶۵- ولی منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود.
- ۶۶- و زنش، آن هیمه کش [آتش فروز]
- ۶۷- گویی گورخرانی رمیده‌اند.
- ۶۸- که از [مقابل] شیری فرار کرده‌اند!
- ۶۹- [باده‌ای که] مُهر آن، مُشک است، و در این [نعمتها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.
- ۷۰- پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد، و [او و پیروانش] گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است، و [بیمان خدا را] فراموش کرد.»
- ۷۱- و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم.» فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر؛ پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید.» پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهی! به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم.»
- ۷۲- و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند. [یعقوب] گفت: «[نه] بلکه نَفَس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو [برای من بهتر است]. و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری ده است.»
- ۷۳- و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.
- ۷۴- گفتند: «کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود. پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این گونه کیفر می‌دهیم.»
- ۷۵- از باده‌ای مُهر شده نوشانیده شوند.
- ۷۶- و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، بر تو خرما می‌ریزد.
- ۷۷- و چون کاروان رهسپار شد، پدرشان گفت: «اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را می‌شنوم.»
- ۷۸- پس باد را در اختیار او قرار دادیم که هر جا تصمیم می‌گرفت، به فرمان او نرم، روان می‌شد.
- ۷۹- و می‌پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود]. اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از [مشاهده] آنها آکنده از بیم می‌شدی.

۸۰- خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد- روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند، و این مثلها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.

۸۱- [که] زره‌های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست اندازه گیری کن. و کار شایسته کنی، زیرا من به آنچه انجام می‌دهید بینایم.

۸۲- پس چون [همسر عزیز] از مکرشان اطلاع یافت، نزد آنان [کسی] فرستاد، و محفلی برایشان آماده ساخت، و به هر یک از آنان [میوه و] کاردی داد و [به یوسف] گفت: «بر آنان درآی.» پس چون [زنان] او را دیدند، وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان] دستهای خود را بردند و گفتند: «منزه است خدا، این بشر نیست، این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.»

۸۳- در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و در بهشت در نمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدینسان بزهکاران را کیفر می‌دهیم.

۸۴- برای من قطعات آهن بیاورید، تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: «بدمید» تا وقتی که آن [قطعات] را آتش گردانید، گفت: «مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم.»

۸۵- پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد، و [او و پیروانش] گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است، و [پیمان خدا را] فراموش کرد.»

۸۶- پس عصای خود بیفکنند و بناگاه آن اژدری نمایان شد.

۸۷- و چون گفتید: «ای موسی! هرگز بر یک [نوع] خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از [قبیل] سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز، برای ما برویاند» [موسی] گفت: «آیا به جای چیز بهتر، خواهان چیز پست ترید؟ پس به شهر فرود آید، که آنچه را خواسته‌اید برای شما [در آنجا مهیا] است.» و [داغ] خواری و ناداری بر [پیشانی] آنان زده شد، و به خشم خدا گرفتار آمدند؛ چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر ورزیده بودند، و پیامبران را بناحق می‌کشند؛ این، از آن روی بود که سرکشی نموده، و از حد درگذرانیده بودند.

۸۸- بر گردنش طنابی از لیف خرماست.

۸۹- و کوه‌ها مانند پشم زده شده رنگین شود.

۹۰- قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد، و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، آنگاه که قوم وی بدو گفتند: «شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

- ۹۱- و می‌پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود]. اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از [مشاهده] آنها آکنده از بیم می‌شدی.
- ۹۲- مگر شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم؟
- ۹۳- آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم؟
- ۹۴- و می‌پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود]. اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از [مشاهده] آنها آکنده از بیم می‌شدی.
- ۹۵- و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می‌نمود.
- ۹۶- و تو را برای خود پروردم.
- ۹۷- و در حقیقت، آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [= قوای مزاحم] گردانیدیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده‌ایم.
- ۹۸- گفتند: «جام شاه را گم کرده‌ایم، و برای هر کس که آن را بیاورد یک بار شتر خواهد بود.» و [متصدی گفت: «من ضامن آنم.»]
- ۹۹- «ای فرزندان اسرائیل، در حقیقت، [ما] شما را از [دست] دشمنان رهانیدیم، و در جانب راست طور با شما وعده نهادیم و بر شما ترجیب و بلدرچین فرو فرستادیم.
- ۱۰۰- و دست خود را [از گریبان] بیرون کشید و ناگهان برای تماشاگران سپید [و درخشنده] بود.
- ۱۰۱- سوگند به خورشید و تابندگی اش.
- ۱۰۲- منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

منابع

- قرآن کریم
- اخسیکتی، اثیرالدین (۱۳۳۷)؛ دیوان، تصحیح، مقابله، مقدمه و شرح حال: رکن الدین همایون فرخ، تهران، کتاب فروشی رودکی، چاپ اول.
- ازرقی هروی، ابوبکر زین الدین ابن اسماعیل وراق هروی (۱۳۳۶)؛ دیوان، به تصحیح و مقابله و مقدمه: سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ اول.
- اسدی طوسی، حکیم ابوالنصر علی بن احمد (۱۳۸۶)؛ گرشاسب‌نامه، به اهتمام و تصحیح حبیب یغمایی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول.
- امیر معزی نیشابوری، محمد بن عبدالملک برهانی (۱۳۸۵)؛ کلیات دیوان، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا قنبری، تهران - انتشارات زوار، چاپ اول.
- انوری، اوحدالدین انوری ایبوردی (۱۳۶۴)؛ دیوان، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، دو مجلد، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۷)؛ شرح دیوان خاقانی، جلد اول، انتشارات زوار، چاپ اول.
- بدیع الزمان، عبدالواسع بن عبدالجامع غرجستانی جبلی (۱۳۳۹)؛ دیوان، به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح الله صفا، دو مجلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸)؛ دیوان، تصحیح و تعلیق: محمد آبادی، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران .
- ترمذی، صابر بن اسمعیل (ادیب صابر)، بی تا، دیوان، به تصحیح و اهتمام: محمد علی ناصح، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ اول .
- جر، خلیل (۱۳۶۶)؛ فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طبیبیان، دو مجلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.

- جمال الدین اصفهانی، جمال الدین محمد بن عبدالرزاق (۱۳۲۰)؛ *دیوان*، با تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، تهران، چاپخانه ارمغان.
- حیرت سجادی، سید عبدالحمید (۱۳۷۱)؛ *گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۳۸)؛ *دیوان*، تصحیح و مقدمه و تعلیقات: ضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار.
- _____ (۱۳۳۳)، *مثنوی تحفه العراقین*، به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات یحیی قریب، چاپخانه سپهر، تهران، چاپ نخست.
- خیام نیشابوری، حکیم ابوحفص یا ابوالفتح غیاث الدین عمر بن ابراهیم (۱۳۴۲)؛ *طریخانه (رباعیات)*، تألیف یاراحمد بن حسین رشیدی تبریزی، با تصحیح و مقدمه و اضافات و تعلیقات استاد جلال الدین همایی، تهران.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۰)؛ *دیوان منوچهری دامغانی*، انتشارات زوار، چاپ اول.
- راستگو، سید محمد (۱۳۷۶)؛ *تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی*، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
- وطواط، رشیدالدین امام سعد الملک رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری کاتب بلخی (۱۳۳۹)؛ *دیوان و حدائق السحر فی الدقائق الشعر*، با مقدمه و مقابله و تصحیح: سعید نفیسی، تهران، کتابخانه بارانی.
- رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۷۶)؛ *دیوان*، براساس نسخه سعید نفیسی، ی. براگینسکی، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ دوم.
- سعد سلمان، مسعود (۱۳۶۲)؛ *دیوان*، به تصحیح رشید یاسمی، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم.

- سنایی غزنوی، حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۵۴)؛ دیوان، با مقدمه و حواشی و فهرست به سعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.
- _____ (۱۳۸۲)؛ *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه* (فخری نامه)، به تصحیح و با مقدمه مریم حسینی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- _____ (۱۳۴۸)؛ *مثنوی‌های حکیم سنایی*، (به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد)، تصحیح و مقدمه از: محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- شرتونی، سعید (۱۸۸۹م)؛ *اقرب الموارد فی صحح العربیه و الشوارد*، بیروت، ناشر مکتبه المرعشی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۳)؛ *تاریخ ادبیات ایران*، جلد اول، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ یازدهم.
- ظهیرالدین فاریابی، طاهر بن محمد (۱۳۸۱)؛ *دیوان*، تصحیح، تعلیق و توضیح؛ امیرحسین یزدگردی، به اهتمام: اصغر دادبه، تهران، نشر قطره، چاپ اول.
- عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۳۶۴ق)؛ *المعجم المنهرس لألفاظ القرآن الکریم*، قاهره، دارالکتب المصریه، چاپ افست (تهران، انتشارات جهان).
- عسجدی مروزی، ابونظر عبدالعزیز بن منصور (۱۳۳۴)؛ *دیوان*، به اهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ اول.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶)؛ *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۷)؛ *الهی نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم.

- _____ (۱۳۸۶)؛ *مختارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۳)؛ *منطق الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول.
- _____ (۱۳۴۵)؛ *دیوان*، به اهتمام و تصحیح: تقی تفضلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۶۴)؛ *مصیبت‌نامه*، به اهتمام و تصحیح: نورانی وصال، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم.
- _____ (۲۵۳۵)؛ *خورشیدی*، خسرونامه، به تصحیح و اهتمام: احمد سهیلی خوانساری، تهران، کتابفروشی زوار.
- عمیق بخارایی، شهاب‌الدین (۱۳۸۹)؛ *دیوان اشعار*، مصحح: علیرضا شعبانلو، تهران، انتشارات آزما، چاپ اول.
- _____ (بی‌تا)؛ *نسخه خطی*، دیوان، شماره اموال ۲۳۱، ثبت در کتابخانه ملی تبریز.
- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد (۱۳۲۳)؛ *دیوان*، به اهتمام و تصحیح و مقدمه و حواشی؛ یحیی قریب، طهران، چاپخانه شرکت طبع کتاب.
- فرخی، ابوالحسن علی بن جولوغ (۱۳۴۳)؛ *دیوان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه.
- فلکی شروانی، حکیم نجم‌الدین محمد (۱۳۴۵)؛ *دیوان*، به اهتمام و تصحیح و تحشیه: طاهری شهاب، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ اول، تهران.
- قوامی رازی، شرف الشعرا بدرالدین (۱۳۳۴)؛ *دیوان*، به تصحیح و اهتمام: میرجلال‌الدین حسینی ارموی معروف به محدث، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ اول.

- قطران عضدی تبریزی، شرف الزمان حکیم ابومنصور (۱۳۶۲)؛ *دیوان از روی نسخه تصحیح شده محمد نخجوانی*، ققنوس، تهران، چاپ اول.
- کزازی میرجلال‌الدین (۱۳۸۵)؛ *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*، نشر مرکز تهران، چاپ اول (ویرایش دوم).
- کسایی مروزی، ابوالحسن (۱۳۷۰)؛ *دیوان*، تألیف و تحقیق محمد امین ریاحی، انتشارات توس، چاپخانه حیدری، چاپ سوم.
- کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی، ابوالفضل (خلاق المعانی) (۱۳۴۸)؛ *دیوان*، به اهتمام: حسین بحرالعلومی، تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۳۷)؛ *ویس و رامین با مقدمه مبسوط و حواشی و تعلیقات و فرهنگ واژه‌ها و فهرست‌های سه‌گانه به اهتمام: محمد جعفر محجوب*، اندیشه، تهران.
- محقق، مهدی (۱۳۸۸)؛ *شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو*، جلد اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
- محقق، مهدی (۱۳۹۰)؛ *شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو*، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل مونترال - کانادا، چاپ اول.
- مختاری غزنوی، سراج‌الدین ابو عمر عثمان ابن عمر، بی‌تا، *نسخه خطی*، دیوان، شماره اموال ۱۷۷۹ ثبت در دفتر کل کتابخانه ملی تبریز.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابو معین حمیدالدین (۲۵۳۵)؛ *دیوان اشعار (به انضمام روشنائی نامه و سعادت نامه)*، به کوشش مهدی سهیلی، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ چهارم.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، بی‌تا، *کلیات*، به اهتمام: حسن وحید دستگردی، تهران انتشارات زرین.